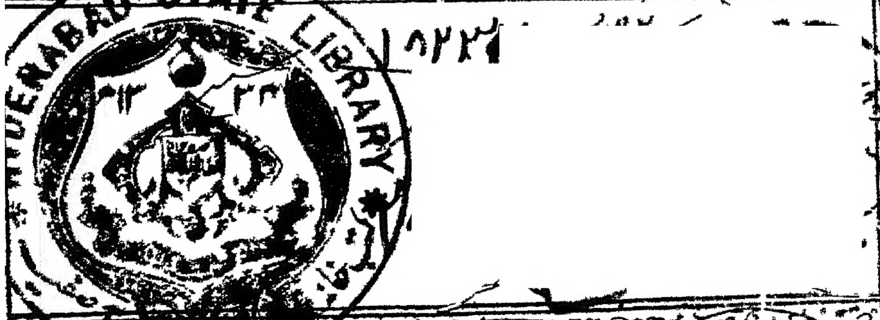
تاریخ ہفتم ذی قعدہ سنہ ۱۲۵۷ ہجری

مالک اس مجموعہ کتاب [redacted] کاظم علی

سرور المحزون



در مطبع محمدی چھاپہ شد





بسم الله الرحمن الرحیم

بعد سپاس خدای تبارک وتعالی کشاینده درهای عطا بخشنده خلعتهای سنی درود وسلام بر محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم آن پیغامبر عالی مقام که مبعوث شدند تا باشند هادی راه ظاهر مر آنکس را که راه راست جوید والزام باهر بر هر کسی که از حد فرمان گذرد و بر آل واصحاب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنانکه زنده ساختند سنت را تا قیام قیامت میگوید فقیر ولی الله بن عبد الرحیم دهلوی کان الله لهما فی الآخرة والاولی که بعض اعزهٔ احباب واجلهٔ اولی الالباب وفقهم الله لما یحب ویرضی وجعل مآلهم الی الدرجات العلی ازین فقیر ترجمهٔ کتاب نور العیون فی تلخیص سیر الامین المامون که فراهم آوردهٔ علامهٔ زمان شیخ ابو الفتح محمد بن محمد المشتهر بسید الناس است قدس الله سره العزیز درخواستند از اجابت سؤال ایشان چاره ندید و در بعض عبارات ضعف دید که مصنف اختیار کرده بود مثل آن از اسباب بزیادت ونقص وتبدیل تصرف کرده

تقبل الله ذلک منی ومنه وجعله خالصا لوجهه الکریم انه قریب مجیب رؤف رحیم وسمیته بسرور المحزون فی ترجمة نور العیون مبینا

محمد است صلی الله علیه و آله و سلم بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی
بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانة بن خزیمه
بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان این قدر متفق علیه است و ما بعد عدنان تا حضرت
آدم علیه السلام اختلاف بسیار است و مادر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمنه است بنت وهب
بن عبد مناف بن زهره بن کلاب بن مرة و ولادت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روز دوشنبه
[illegible] شد از شهر ربیع الاول از سالی که واقعه فیل در آن بود و بعض گفته اند بتاریخ دوم و بعض گفته اند
بتاریخ سوم و بعض گفته اند بتاریخ دوازدهم و غیر این احتمال نیز گفته اند و بالجمله شب ولادت آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم در حرکت آمد کوشک کسری تا آنکه شنیده شد آواز وی و افتاد از آنجا چهارده کنگره و سرد
آتش فارس و مرده بود و پیش از آن هزار سال خشک شد چشمه ساوه و شیر داد آنحضرت را صلی الله علیه
و آله و سلم حلیمه بنت ابی ذویب و نزدیک حلیمه شکافتند سینه آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم و
پر کردند آنرا بدانش و ایمان بعد از آن که بیرون آوردند نصیب شیطان را از آنجا و نیز شیر داد آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم ثویبه کنیزک ابی لهب و در کنار داشت آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم
ام ایمن حبشیه که نامش برکه است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ام ایمن را میراث یافته بودند از
پدر خود عبدالله پس چون کلان شدند آنرا آزاد ساختند و در نکاح زید بن حارثه دادند و وفات
یافت عبدالله والد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
در شکم والده خود بودند و بعض گفته اند که طفل دو ماهه بودند و بعض گفته اند طفل هفت ماهه
و بعض گفته اند طفل بیست و هشت ماهه و وفات یافت والده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حال آنکه
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم طفل چهار ساله بودند و بعض گفته اند طفل شش ساله و متکفل پرورش
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شد جد آنحضرت عبدالمطلب چون عمر شریف بهشت سالی و دو ماه و

[illegible] سید عبدالمطلب وفات یافت پس متکفل پرورش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شد
ابوطالب و چون عمر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدوازده سال و دو ماه و ده روز رسید
بیرون آمدند همراه عم خود ابوطالب بجانب شام پس چون بشهر بُصری رسیدند آنحضرت را صلی
الله علیه وآله وسلم بحیرای راهب بشناخت بعلامتی که دیده بود پس پیش آنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم آمد و دست آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گرفت و گفت این رسول رب
العالمین است خواهد فرستاد این را خدای تعالی تا رحمت باشد جهانیان را هر آینه وقتی که
شما آمدید نماند هیچ سنگی و نه درختی مگر که بسجده افتاد و سنگ و درخت سجده نمی کند مگر پیغمبر را
و هر آینه صفت وی می یابم در کتابهای خود و گفت ابوطالب را اگر ایشان را بجانب
شام بری البته خواهند کشت یهود پس ابوطالب آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم بمکه باز
فرستاد و بعد از آن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بار دوم بطرف شام بیرون آمدند
با میسره غلام خدیجه در تجارتی که برای خدیجه بود و پیش از آنکه در عقد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
در آید پس چون داخل شدند در شام فرود آمدند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم زیر سایه
درختی نزدیک صومعه راهبی پس گفت آن راهب فرود نیامده است زیر این درخت هیچ کس
مگر پیغامبر و میگفت میسره که چون نیمروز میشد و گرمی بنهایت میرسید دو فرشته فرود می آمدند
و بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سایه میکردند چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از آن
سفر رجوع کردند در نکاح آوردند خدیجه بنت خویلد را و در آن حال عمر شریف بیست و پنج
سال و دو ماه و ده روز بود و غیر این نیز روایت کرده اند و چون عمر شریف
بسی و پنج سال رسید حاضر شدند عمارت کعبه را و نهادند حجر اسود را بدست شریف خود و
چون عمر شریف بچهل سال اکمل رسید خدای تعالی آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم فرستاد

بشیرا

به نبوت و انذار و بشارت و آمدیش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جبرئیل علیه السلام در غار
حرا پس گفت اقرأ یعنی بخوان فرمود ندمن خوانندہ نیستم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند
پس تنگ گرفت مرا جبرئیل تا آنکه بنهایت رسید مشقت من بعد از ان مرا بگذاشت پس گفت اقرأ
یعنی بخوان باز گفتم خواننده نیستم باز مرا تنگ در بر گرفت در نوبت سوم گفت اقرأ باسم
ربک الذی خلق تا قوله تعالی ما لم یعلم و ابتدا ر نبوت بود در بعض اقوال روز دوشنبه هشتم ربیع
الاول بعد از ان به بانگ بلند اظهار کردند حکم خدا تعالی را و رسانیدند پیغام او را و در سنگهای
قوم ربیع ند ... اهل مکه از فرط بید الشی بایذا بر خاستند و محاصر کردند آنحضرت را صلی الله علیه
و آله و سلم در شعب پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اقامت کردند در آنجا در محاصره مدتی
تا سه سال و اهلبیت نیز در محاصره ماندند بعد از ان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیرون
آمدند از محاصره و در انوقت عمر شریف چهل و نه سال بود بعد از ان بهشت ماه و بست و یکروز
وفات یافت ابو طالب و وفات یافت خدیجه بعد ابیطالب بسه روز و چون عمر شریف به پنجاه
سال و سه ماه رسید در خدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جن نصیبین آمدند و اسلام آوردند
و چون عمر شریف به پنجاه و یکسال و نه ماه رسید خدا تعالی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را
بعروج مخصوص گردانید بحضرت از ما بین زمزم و مقام ابراهیم بر داشته بسوی بیت المقدس بردند
بعد از ان براق حاضر کردند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بران سوار شدند بعد از ان
بر داشته شدند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سوی آسمانها و فرض کردانیده شد نماز
پنجگانه و چون عمر شریف به پنجاه و سه سال رسید هجرت کردند از مکه بسوی مدینه روز
دوشنبه هشتم ربیع الاول و داخل شدند در مدینه روز دوشنبه و آنجا اقامت نمودند ده
سال تمام بعد از ان متوفی شدند هم در آنجا و در تاریخ آنجناب کوره علما را اقوال مختلفه

است که در کتب مطوله توان یافت و بود غزوات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مدت بیست و پنج و بقولی بیست و هفت کارزار کردند از انجمله در هفت غزوه بدر و احد و خندق و بنی قریظه و بنی المصطلق و خیبر و طائف و بقولی در وادی القری و غابه و بنی نضیر نیز کارزار واقع شده بود و بودند بعوث آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قریب بپنجاه و بعث عبارت از آن است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لشکری بجانبی فرستند خود در آن لشکر نباشند و حج گزاردند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از انکه حج فرض شد یکبار و قبل از آن دو بار حج گزارده بودند و بیرون آمدند از خانه خود در حجة الوداع در روز شنبه بعد از انکه شانه کردند و روغن خوشبوی در بدن مالیدند پس فرود آمدند بذی الحلیفه و آنجا شب گذرانیدند و فرمودند آمد بمن آینده آمد از جانب پروردگار من گفت نماز کن درین وادی مبارک و بگو عمرة فی حجة حاصل معنی این کلمه است که نیت حج و عمره هر دو کن و این را در فقه قران گویند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم احرام هر دو بستند و داخل شدند در مکه معظمه روز یکشنبه وقت صبح از جانب کدا و طواف کردند برای قدوم پس سعی به پویه رفتند درین طواف سه بار و بآهستگی رفتند چهار بار بعد از آن بیرون آمدند بسوی صفا و سواره سعی کردند در بطن وادی بعد از آن امر کردند کسانی را که هدی همراه خود نیاورده بودند بانکه فسخ کنند نیت حج را و بعمره تمام کنند و فرود آمدند بجانب بالا از حجون پس چون روز ترویه رسید آن تاریخ هشتم است از ماه ذیحجه متوجه شدند بسوی منی پس آنجا نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا خواندند و شب آنجا ماندند و نماز صبح نیز گزاردند و چون آفتاب طلوع کرد روان شدند بسوی عرفه و پیش از رسیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعرفه خیمه برای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وادی نمره که طرف وادی عرفات است زده بودند پس در آن خیمه فرود آمدند تا وقتیکه آفتاب از وسط آسمان زائل شد انگاه خطبه فرمودند و نماز ظهر و عصر با جماعة

بمتعه از اینجا احرام حج می بندند ۱۲

جمع کردند بیک اذان و دو اقامت بعد ازان روان شدند بسوی موقف که وسط وادی
عرفات است و آنجا پیوسته دعا و تهلیل میگفتند تا آنکه غروب شد آفتاب بعد ازان روان شدند
بسوی مزدلفه بعد غروب و آنجا شب گذرانیدند و نماز صبح گزاردند بعد ازان وقوف کردند در
مشعر الحرام تا آنکه روشن شد وقت بعد ازان روان شدند پیش از طلوع آفتاب بسوی منی
پس انداختند در جمرة العقبه هفت سنگریزه و در هر یکی از ایام تشریق می انداختند پیاده هر سه جمره
را بهفت هفت سنگریزه ابتدا میکردند با آن جمره که متصل خیف است و خیف زمین نشیب را گویند
و مراد اینجا جائی است که مسجد منی در آن واقع است بعد ازان بجمره میانه بعد ازان بجمره عقبه و
دراز می کردند دعا را نزدیک جمره اولی و ثانیه و آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم نحر کردند در اول روز
از ایام منی و روان شدند بسوی کعبه طواف کردند هفت شوط بعد ازان بسقایه آمدند و آنجای است
آب زمزم در آن جمع می کنند پس ازان جای آب خواستند و تناول فرمودند بعد ازان بمنی رجوع
کردند و چون سیوم روز شد از ایام تشریق کوچ کردند و بمحصب فرود آمدند و ازانجا امر کردند عائشه
رضی الله عنها را که از تنعیم احرام بسته عمره تمام کنند بعد ازان امر فرمودند لشکر را بکوچ کردن و طواف
وداع کردند و متوجه شدند بسوی مدینه ا عمرهای آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم پس چهار بودند همه
در ماه ذیقعده بودند آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم میانه قد سفید رنگ آمیخته بسرخی میان هر دو شانه
آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم قدری بعد بود موی آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم میرسید بنرمه گوش و بحد
پیری نرسیده بودند و در ریش آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم بیست موی سفید بودند روشن میدرخشید روی آنحضرت صلی الله علیه
و اله و سلم مانند ماه شب چهار دهم نیکتن معتدل بدن بودند اگر خاموش مینشستند ظاهر میشد بر آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم تمام
و بزرگی و اگر سخن میگفتند ظاهر میشد بر آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم لطف و نازکی اگر کسی دور میدید جمال و نازکی ادراک میکرد
و اگر از نزدیک میدید ملاحت و شیرینی می فهمید شیرین گفتار بودند آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم

تنها و پیشانی دراز و باریک و غیر پیوسته بلند بینی نرم رخساره کشاده دهان روشن و کشاده
دندان میان و شانه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خاتم نبوت بود می گفت صفت کننده
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که ندیدم پیش از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نه بعد آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم مثل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
نام من محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و احمد و ماحی که بسبب من نابود می کند خدا تعالی کفر را
و حاشر که پیش از همه محشور خواهم شد و عاقب که بعد من هیچ نبی نخواهد شد در روایت دیگر مقفی
و نبی التوبه و نبی الرحمه و نبی الملحمه نیز آمده خدا تعالی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را مسمی ساخت
به بشیر و نذیر و رؤف و رحیم و رحمة للعالمین و محمد و احمد و طه و یس و مزمل و مدثر و عبد در آیه
سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا و عبد الله در آیه وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ
و منذر در آیه إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ و اسماء دیگر نیز علما ذکر کرده اند و این اسماء همه بیان صفات آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم است و سوال کرده شد عائشه رضی الله عنها از خلق آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم گفت بود خلق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قرآن مجید خشم می آمدند بر وفق غضب قرآن و خوشنود
می شدند حسب خوشنودی قرآن و خشم نمی آمدند برای نفس خود و انتقام نمی کشیدند برای نفس خود
لیکن وقتیکه ضائع کرده میشد حقی از حقوق خدا تعالی انتقام میکشیدند محض برای خدا و چون خشم
می آمدند هیچ کس تاب خشم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمیداشت بودند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
شجاع ترین مردم و سخی ترین و کریم ترین ایشان هرگز نبود که سوال کرده شوند چیزی پس گویند نمیدهم
و شب نمی ماند در خانه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دیناری و نه درهمی و اگر باقی می ماند چیزی و
نمی یافتند کسی را که بگیرد و بناگاه شب میرسید بر نمی گشتند بخانه خویش نمی آمدند تا آنکه بری الذمه میشوند از آن
چیز و برسانند آنرا به مستحقان و بر نمیگرفتند از آنچه الله تعالی عطا کرده بود یعنی از بیت المال

نگاهداشتی قوت یکساله اهل خود را از آن ترجیحی که بدست می‌آمد مثل خرما و جو بعد از آن ایثار میکردند دیگر از
از قوت اهل خود تا آنکه احیاناً محتاج میشدند بقوت پیش از گذشتن سال و آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم بودند راست‌گوترین مردم در سخن گفتن و وفا کننده‌ترین ایشان بعهد و نرم‌ترین ایشان در طبیعت
و نیکوترین ایشان در صحبت و حلیم‌ترین مردم و باحیاتر از دختر باکره که در پرده خود باشد و
فروانداخته نظر بر زمین بود نظر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسوی زمین زیاده‌تر از نظر آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بسوی آسمان بیشتر نگریستن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بگوشه چشم بود
و بودند بسیارترین مردم باعتبار تواضع قبول میفرمودند دعوت کسی که دعوت کند غنی باشد
یا فقیر آزاد باشد یا بنده و مشفق‌ترین مردم بر خلق کج میساختند آوند را برای گربه پس برنمیداشتند
آن را تا وقتی که سیراب شود آن گربه از غایت شفقت و بودند عفیف‌ترین مردم یعنی شهوات و لذات
بر نفس نفیس غالب نبودند و بسیارترین مردم در گرامی داشتن یاران خود دراز نمی‌کردند پای
مبارک خود را در میان ایشان و جای را فراخ میساختند چون بسبب ازدحام تنگ میشد و
زانوی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیشتر نمی‌شدند از زانوی همنشین خود و هر که آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم را ناگاه دیدی هیبت خوردی و هر که صحبت داشتی بنهایت محبت بهم رسانیدی آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم را رفیقان بودند که پیوسته گرداگرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بودندی
اگر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چیزی میفرمودند ایشان خاموش شدندی تا سخن آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم شنوند و اگر بچیزی امر میفرمودند شتاب کردندی بسوی فرمان آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم ابتدا بسلام میکردند با هر که ملاقات می‌نمودند و تزیین و تجمل میکردند برای
ملاقات یاران خود یعنی بلباس و شانه و مثل آن و خبر میگرفتند از اصحاب و سوال میکردند
از احوال ایشان پس اگر کسی بیمار بودی عیادت وی می‌کردند و اگر در سفر رفته بودی برای او

دعامی کردند و اگر مرده بودی در حق وی انّا لله و انّا الیه راجعون می گفت از
از پس او دعا می فرستادند و اگر از کسی معلوم میکردند که آرزده شده است بسوی او
میرفتند تا آنکه داخل شوند بروی در خانه وی و بیرون می آمدند بسوی باغهای یاران خود
و میخوردند ضیافت ایشان و استمالت میکردند دل اشراف قوم را و گرامی می داشتند
اهل فضل را و دریغ نمیداشتند تازه روئی از هیچکس و قبول میکردند عذر عذر آرنده
توانا و ناتوان نزدیک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سخن راست گفتن یکسان بودند
و نمیگذاشتند هیچکس را که پس پشت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم راه رود و میفرمودند
بگذارید پشت مرا برای فرشتگان و نمی گذاشتند هیچکس را که پیاده رود همراه آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم وقتی که سوار میرفتند تا آنکه او را نیز سوار کنند پس اگر وی از
سوار شدن امتناع کردی میفرمودند از من پیشتر رو تا مقام مطلوب خود خدمت
میکردند کسی را که خادم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بودی و آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم را غلامان و کنیزکان بودند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر ایشان هیچ
بلندی و تمیز نمیکردند در خوردنی و پوشیدنی انس گفت رضی الله عنه که خدمت کردم
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را قریب ده سال پس قسم بخدا که صحبت نداشتم با آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم در حضر و نه در سفر مگر خدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
مرا بسیار بود از خدمت من آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را و هیچگاه نگفتند مرا اف
و آن کلمه تنگدلی و ناخوشی است و نفرمودند چیزی را که کردم چرا کردی و نه چیزی را که نکردم
چرا نکردی و بودند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سفری پس امر کردند بدرست ساختن
گوسفندی پس شخصی گفت ذبح این بر ذمه من و دیگری گفت پوست کندن این بر ذمه من و دیگری

دیگری گفت پوست کندن این بر ذمهٔ من دیگری گفت پختن این بر ذمهٔ من آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم فرمودند هیمه آوردن همه بر ذمهٔ من آنجماعه عرض کردند که بجای آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم ما این کار را کفایت کنیم فرمودند میدانم که شما بجای من کفایت
توانید کرد ولیکن من نمی پسندم آنکه تمیز کنم و بلندی جویم بر شما هر آینه حق تعالی مکروه میدارد
از بندهٔ خود این خصلت را که متمیز باشد از میان یاران خود بعد از ان استادند و جمع کردند
هیمه او بودند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سفری پس فرود آمدند از شتر بسوی
نماز بعد از ان رجوع کردند بسوی شتر پس بعض اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردند
یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کجا میروید فرمودند میخواهم که بند کنم پای شتر خود را
عرض کردند که ما بند کنیم پای او را فرمودند نباید که کسی از شما مدد طلبد از مردمان اگرچه در یک
پاره از مسواک باشد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمی نشستند و نمی برخاستند مگر با ذکر
الله تعالی چون میرسیدند بجماعتی می نشستند همانجا که منتهی میشد مجلس یعنی اول که بمجلس میرسیدند
همانجا می نشستند و قصد صدر مجلس نمیکردند و بهمین خصلت امر میکردند مسلمین را هر یکی را از
همنشینان خود نصیب میدادند یعنی بحسب حال هر کسی اکرام و توجه مبذول میداشتند
نمیدانست همنشین آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که کسی گرامی تر هست از وی نزدیک
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یعنی توجهی با هر یکی بشاشت میکردند که هر کسی میدانست
که وی گرامی تر است و اگر کسی با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم می نشست آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم بر نمی خاستند از ان مجلس تا آنکه آن شخص برخیزد مگر آنکه ضرورتی پیش آید
پس طلب اذن میکردند از وی و بروی کسی نمی گفتند آنچه وی ناخوش دارد و مقابله
نمی کردند بدخوئی و بی ادبی کسی را بمانند آن بلکه عفو میکردند و در می گذشتند عیادت

بیماران میکردند و فقیران را دوست میداشتند و با ایشان همنشینی میکردند و بر جنازه
ایشان حاضر میشدند و حقیر نمیداشتند هیچ فقیر را بسبب فقرش و هیبت نمیخوردند از هیچ پادشاه
بسبب پادشاهی او و بزرگ میداشتند نعمت الهی اگرچه اندک باشد و نکوهش نمیکردند از
آن نعمت هیچ خصلت را هرگز عیب نمیکردند هیچ طعام را اگر رغبت آن داشتند تناول
کردند و الا ترک نمودند و خبرداری احوال همسایه میکردند و مهمان را گرامی میداشتند
و بودند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیاده تر از همه مردم در تبسم و بهترین ایشان
در تازه روئی هیچ وقت بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمیگذشت در غیر عمل برای
خدای تعالی یا اشتغال بحاجت ضروری اختیار داده نشدند در میان دو چیز مگر
اختیار کردند آسان ترین آنها الا آنکه در وی قطع رحم باشد و اگر قطع رحم می‌بود از
وی دورترین مردم بودندی یعنی بابلغ وجوه از وی احتراز می‌کردند میدوختند
پاپوش خود را و پیوند میکردند جامه خود را و سوار میشدند بر اسپ و استر و دراز گوش و ردیف
میساختند پس پشت خود غلام و غیر آن را و مسح میکردند روی اسپ خود را بگوشه آستین
خود یا بگوشه چادر خود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دوست میداشتند فال را و
ناپسند میکردند طیره را و فال عبارت از آنست که کسی چون بکاری متوجه شود و کلمه نیک
بگوشش وی رسد مثل یا راشد یا سالم با استماع آن خوشوقت شود و طیره عبارت از شگون
بدست که از گذشتن حیوانات بجانب راست و چپ یا آواز کردن زاغ و مانند آن گیرند
و چون حاصل میشد چیزی که آن را دوست میداشتند میفرمودند الحمد لله رب العالمین
و چون حاصل میشد چیزی که آن را ناپسند میکردند میفرمودند الحمد لله علی کل حال و چون
بعد فراغ از طعام از حضور آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم طعام برداشته میشد میفرمودند

الحمد لله الذی اطعمنا و سقانا و اروانا و جعلنا مسلمین و بیشتر
نشستن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رو بقبله بودی بسیار میکردند ذکر و کم می گفتند
سخن بیهوده و دراز میکردند نماز را و کوتاه میساختند خطبه را و طلب مغفرت می کردند از
خدای تعالی در یک مجلس صد مرتبه و شنیده میشد سینه مبارک را در حال نماز آوازی
مثل آواز جوشش دیگ مس بسبب بکا و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روزه میداشتند
روز دوشنبه و روز پنجشنبه و سه روز از هر ماه و روز عاشورا و کم بود که روز جمعه
بیروزه باشند و در هیچ ماهی بیرون رمضان چندان روزه میداشتند که در شعبان
و یکی از خواص آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که در خواب میرفتند چشمان آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم و نمی خفت دل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسبب انتظار
وحی و متوجه شدن بجانب قدس چون آنحضرت می خفتند شنیده میشد دم آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم و غطیط از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر میشد و آن صوت
منکرست که از بعض خفتگان شنیده میشود و چون میدیدند در خواب چیزی که ناپسند میکردند
می گفتند هو الله لا شریک له و چون بمحل خفتن آرام می گرفتند می گفتند رب قنی
عذابک یوم تبعث عبادک و چون بیدار میشدند می گفتند الحمد لله الذی
احیانا بعد ما اماتنا و الیه النشور و نمیخوردند صدقه و تناول میکردند هدیه را و صدقه
آنست که برای طلب ثواب بفقرا دهند و خصوصیت این شخص منظور نباشد و هدیه آنست
که برای اکرام این شخص باشد و اگر کسی هدیه بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرستاد
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمقابله آن مثل آن یا بهتر از آن بآن شخص عنایت میکردند
و تکلف میکردند در خوردنی و در وقت فاقه و شدت جوع سنگ می بستند بر شکم

خود تا بطاقت نشوند خدای تعالی آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم کلید خزانه های زمین عطا
کرده بود پس آن را قبول نکردند و آخرت را اختیار نمودند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
خورده اند نان با سرکه و فرمودند نیک نانخورش است سرکه و خورده اند گوشت ماکیان
و حباری و آن طائریست معروف و دوست میداشتند کدو را و گوشت دست بز و فرمودند
سرخاب ۱۲
بخورید زیت و در بدن مالید او را هر آینه که وی درخت مبارک است و آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم میخوردند بسه انگشت و بعد فراغ می لیسیدند آن انگشتان را و آنحضرت صلی الله
ابهام و سبابه و وسطی ۱۲
علیه و آله و سلم خورده اند نان جو را با خرماهای خشک و خربزه با خرماهای تر و بادرنگ را با خرمای
تر و خرما را با مسکه و رغبت میداشتند با شیرینی و شهد و آب نشسته میخوردند و در میان آب
نوشیدن سه بار آوند را از دهن جدا کرده دم میگرفتند و چون میخواستند که آب باقیمانده
را باصحاب عنایت کنند از جانب راست خود شروع میکردند یکبار شیر آشامیدند آنگاه
فرمودند هر که چیزی از ماکولات خورد باید که بگوید اللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا خَيْرًا مِنْهُ و هر که
شیر آشامد باید که بعد از آن بگوید اللّٰهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِيهِ وَزِدْنَا مِنْهُ و فرمودند
نیست چیزی که کفایت کند بجای خوردنی و نوشیدنی هر دو غیر شیر و آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم می پوشیدند جامهٔ پشمین و در پا می کردند نعل دوخته و پیوند کرده و تکلف نمیکردند
در پوشیدنی و بهترین جامه ها نزدیک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قمیص بود و چون
جامهٔ نو می پوشیدند می گفتند اللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ كَمَا أَلْبَسْتَنِيهِ وَأَسْأَلُكَ
خَيْرَهُ وَخَيْرَ مَا صُنِعَ لَهُ و خوش میشدند از جامه های سبز و احیانا یک چادر می پوشیدند
که جز آن بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نبود می بستند دو گوشهٔ او را میان دو شانهٔ
خود و نماز گزاردند دران یک چادر باین کیفیت و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دستار

می بستند

یمن بالضم یا بالفتح برکت و زیادتی ۱۲ بیشتر از وی ۱۲

لبس بالضم یا بالکسر پوشیدن و بالفتح پوشانیدن ۱۲ من برای آن ۱۲

بالضم یا بالفتح برای زینت جامه‌ای که پوشیده شود از ازار و پیجامه و از نو جز آن و غیر چیزی که ساخته شد از برای آن چیزیم ۱۲

می بستند و می گذاشتند یک طرف آنرا در میان دو شانه خود یعنی شمله و می پوشیدند انگشتری
که نقش آن محمد رسول الله بود در خنصر دست راست و گاهی در خنصر دست چپ و خنصر
نام خردترین انگشتان است و دوست میداشتند خوشبو را و ناخوش میداشتند از بوی بد
و متغیر می شدند هر آینه الله تعالی نهاده است لذت من در زنان و خوشبو و گردانیده است
سردی چشم من در نماز و از اجناس خوشبو استعمال میکردند غالیه و آن خوشبوئیست
مرکب و نیز مشک را تنها و بخور میگرفتند از عود و کافور و سرمه میکردند با ثمد و آن
قسم اعلی است از اقسام سرمه و گاهی سرمه می کشیدند سه بار در چشم راست و دو بار
در چشم چپ و گاهی سرمه میکردند در حالت صوم و بسیار استعمال میکردند دهن را
در سر و ریش خود و استعمال دهن میکردند یکروز در میان و سرمه میکردند برعایت
عدد طاق و دوست میداشتند ابتدا کردن از جانب راست در شانه کردن و نعلین
پوشیدن و طهارت کردن و در همه کار و نظر می کردند در آئینه و در سفر از آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم جدا نگشتند چند چیز شیشه دهن و سرمه دان و آئینه و شانه و مقراض
و مسواک و سوزن و رشته و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مسواک میکردند شبی سه
بار پیش از آنکه بخواب روند و بعد خواب چون تهجد برمیخاستند و وقت برآمدن برای
نماز صبح و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حجامت میکردند یعنی خون میکشانیدند
و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مزاح میکردند و نمی گفتند در مزاح مگر سخنی راست یکبار
شخصی بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و
آله و سلم سوار کن مرا بر شتری فرمودند سوار کنم ترا بر بچه ماده شتر گفت بچه مرا نتواند برداشت
از آن و فرمودند نمی باشد شتر مگر بچه ماده شتر و دیگر باری بخدمت آنحضرت صلی الله علیه

والہ وسلم آمد وگفت یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم شوهر من بیمار است وی حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم را می طلبد فرمودند بیما شوهر تو آن است که در چشم وی سفیدی
است مراد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سفیدی بیغوله چشم بود و آن زن سفیدی مذموم
که مانع نظر باشد فهمید پس باز گشت آن زن و بکشاد چشم شوهر خود شوهرش گفت
ترا چه شد که چشم من میکشائی گفت خبر داده است مرا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
که در چشم تو سفید است شوهر گفت هیچکس نیست الا در چشم وی سفیدی است و زن
دیگر بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم دعا کن بجناب خدای تعالی تا مرا در بهشت داخل کند فرمودند ای
ام فلان در بهشت هیچ پیرزال داخل نخواهد شد پس آن زن گریه کنان از مجلس آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم باز گشت فرمودند او را خبر دهید که داخل نخواهد شد در بهشت
در حالت پیری یعنی از سر نوجوان خواهد شد و در حالت جوانی در بهشت در آید
هر آینه خدای تعالی میفرماید إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا

بیان ازواج مطهرات آنحضرت صلی الله علیه وسلم

عُرُبًا أَتْرَابًا معنی این آیت بحسب قضای این حدیث چنین باشد که ما پیدا کنیم
مومنات را پیدا کردن یکی یعنی در حشر پس کردانیم ایشان را دختران جوان والله اعلم
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نخست در عقد نکاح آوردند خدیجه بنت خویلد را
سابقا این قصه مذکور شد بعد از آن سوده بنت زمعه را و نزدیک آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم پیر شد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خواستند که طلاق
دهند وی را پس نوبت خود بعائشه رضی الله عنها داد گفت مرا بمردان هیچ کار نیست
مقصود من است که برانگیخته شوم در ازواج آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از آن عائشه

را

بنت ابی بکر صدیق رض را بنکاح آوردند در مکه پیش از هجرت بدو سال و بقولی پیش از
هجرت بسه سال در ماه شوال و وی آنوقت شش ساله بود بهمبستر ساختند آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم وی را در مدینه در ماه شوال سال دوم از هجرت و وی نه ساله بود
و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم وفات یافتند و وی هژده ساله بود و وی
وفات یافت بلیله هفدهم رمضان سنه پنجاه و هشتم و در بقیع مدفون شد و غیر این نیز
نقل کرده‌اند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هیچ بکر را بجز عایشه رض تزوج نکرده‌اند
و کنیت وی ام عبدالله است بعد از آن حفصه بنت عمر فاروق رضی الله عنه را بنکاح
آوردند بروایتی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم وی را طلاق دادند پس نازل شد
جبرئیل ع و گفت که خدای تعالی شما را می‌فرماید که رجعت کنید برا که حفصه بسیار روزه دار و
نماز گزار است بروایتی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رجعت کردند بجهت مهربانی
بر عمر رضی الله عنه والله اعلم و بنکاح آوردند ام حبیبه بنت ابی سفیان را و وی در آن وقت در حبشه
بود و مهر داد او را از طرف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نجاشی پادشاه حبشه چهار صد
دینار و متولی نکاح او شد عثمان بن عفان رض و بقولی خالد بن سعید بن العاص و وفات
یافت سال چهل و چهارم و بنکاح آوردند ام سلمه رض را و وفات وی سال شصت و
دوم واقع شد و وی آخرین ازواج آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است در وفات
و بقولی آخرین همه میمونه بوده است و بنکاح آوردند زینب بنت جحش را و وی
دختر عمه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و اولا در عقد نکاح زید بن الحارثه مولی
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد بعد از آن وی طلاقش داد آنگاه در ازواج طاهرات
داخل شد و وفات یافت بمدینه سال بستم و وی اولین ازواج آنحضرت است صلی الله

وفات یافت سال چهل و یک از هجرت و بعضی چهل و پنج و اقوال دیگر نیز گفته‌اند ۱۲

وفات او در سال چهل و چهار و اقوال دیگر نیز آمده ۱۲ از هجرت

در ماه رمضان و نزد بعضی شوال سال پنجم و نزد بعضی پنجاه و نهم وفات یافته ۱۲

سال بستم در خلافت حضرت عمر وفات یافت و نزد بعضی سال بست و یکم ۱۲

علیه و آله وسلم در وفات بعد از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و اولین کسی است که بر وی نعش گذاشته
شد بر نعش ما و از نعش آنست که بر جنازه چوبی چند مضبوط ساخته شد که بشکل گهواره بر [illegible]
باستر باشد و بنکاح آوردند جویریه بنت حارث را و وی در غزوه بنی مصطلق اسیر شده
بود پس در حصه ثابت بن قیس افتاد و مکاتبش ساخت پس بخدمت آنحضرت آمد صلی الله
علیه و آله وسلم آمد تا چیزی از مبلغ کتابت سوال کند و او زن خوش شکل بود آنحضرت صلی
الله علیه و آله وسلم فرمودند آیا نکنم بهتر ازین ادا کنم از جانب تو مال کتابت و بزنی خواهم
ترا وی باین معنی راضی شد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آن مبلغ ادا ساختند
و بنکاح آوردند و وفات یافت سال پنجاه و ششم و بنکاح آوردند صفیه را و وی از اولاد
حضرت هارون ع بود اسیر شد در غزوه خیبر پس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آزاد
کردند و آزاد کردن مهر او ساختند و وفات یافت سال پنجاهم و بنکاح آوردند
میمونه را و وی خاله خالد بن الولید و عبد الله بن عباس است و وفات یافت همانجا
که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آنجا او را بنکاح آورده بودند نام آن موضع
سرف است سال پنجاه و یکم و بقولی سال شصت و ششم و بر تقدیر اخیر آخر ازواج
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم باشد در وفات و این جماعه مذکورات آنانند که
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از سر ایشان انتقال کرده بودند و ایشان بعد
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم باقی مانده بودند غیر خدیجه و بنکاح آوردند زینب
بنت خزیمه را سال سی ام از هجرت و نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم زنده
نماند مگر اندکی دو ماه یا سه ماه انگاه وفات یافت و بجز ایشان جماعه بودند که آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم آنها را بنکاح آوردند یا خطبه کردند و آنها مر بانجام نرسید [illegible]

۱ در ماه ربیع الاول سنه پنجاه و ششم از هجرت وفات یافت ۱۲

۲ در ماه رمضان سال پنجاهم از هجرت و بقول دیگر [illegible] وفات یافت ۱۲ سنه ۱۲۰۵

۳ در سنه پنجاه و یکم وفات یافت و بقول دیگر [illegible] ۱۲ سنه ۱۲۰۵

فاطمه بنت ضحاک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را بنکاح آورد و چون آیه تخییر نازل
شد وی را مخیّر کردند در آنکه در صحبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باشد یا دنیا
اختیار کند وی دنیا را اختیار کرد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را جدا ساختند
بعد از آن پشک شتر التقاط میکرد و میگفت من بدبختم که اختیار کردم دنیا را و از جمله
شراف خواهر دحیه کلبی زنی خواستند او را و دخول نکردند و خوله بنت هذیل و وی همان ست
که بخشید نفس خود را با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یعنی بغیر مهر در نکاح آمد و بقولی
بخشنده نفس خود ام شریک بود و اسماء جونیه گویند چون آنحضرت صلی الله علیه و
آله و سلم خواستند که دست بوی رسانند گفت اعوذ بالله منک بخدا می پناهم
از تو پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مفارقت کردند و عمره بنت یزید و زنی از غفار
و عالیه بنت ظبیان و اینهمه را طلاق دادند قبل از دخول و بنت الصلت وی بمرد پیش
از آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوی نزدیک شوند و زنی دیگر چون آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم خواستند که نزدیک شوند فرمودند هبی لی نفسک نفس خود
ببخش گفت هیچ زن ملکه نفس خود را ببازاری میدهد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
او را جدا ساختند و خطبه کردند زنی را پس پدرش گفت که وی داغ سفید دارد و بوی هیچ
علت نبود چون رجوع کرد داغ سفید یافت و خطبه کردند زنی را از پدرش وی صفت وی
بیان کرد و گفت زیاده از این است که گاهی بیمار نشده است فرمودند او را نزدیک خدا
هیچ خیر نیست پس ترک کردند و بود مهر ازواج آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پانصد درهم
هر زنی را و این اصح اقوال ست مگر صفیه و ام حبیبه چنانکه گذشت از اولاد آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم یکی قاسم ست و کنیت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنام وی بود پس آنحضرت

بیان اولاد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

صلی الله علیه و آله و سلم را ابو القاسم می گفتند عبد الله که طیب و طاهر هر دو لقب وی است بقولی
طیب غیر طاهر بود و زینب و رقیه و ام کلثوم و فاطمه و فاطمه خرد ترین دختران آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم بود و این پسران مردند پیش از اسلام در طفولیت و دختران وقت اسلام دریافتند
و مسلمان شدند و این جماعه همه از بطن خدیجه بودند بعد از آن از بطن ماریه قبطیه در مدینه ابراهیم
پیدا شد و طفل شیرخوار در هژده ماهه درگذشت و بقولی هفت ماهه و بقولی هژده ماهه و اولاد آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم همه در حیات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم وفات یافتند الا فاطمه
وفات وی بعد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و شش ماه و زینب در نکاح ابی العاص بود
زاد برای وی پسری علی نام که در حالت صغر درگذشت و دختری امامه نام که چون جوان شد
امیر المؤمنین علی وی را بنکاح آورد بعد از فاطمه و بعد علی مغیره بن نوفل بن الحارث بنکاح آورد
و از وی پسری شد یحیی نام فاطمه رضی الله عنها در نکاح امیر المؤمنین علی بود زاد برای وی حسن
و حسین و محسن و رقیه و زینب و ام کلثوم محسن در صغر گذشت و رقیه نیز قبل بلوغ درگذشت و
زینب را عبد الله بن جعفر بنکاح آورد پس زاد برای وی پسری علی نام نزدیک وی و ام
کلثوم را بنکاح آورد امیر المؤمنین عمر رض پس پسری زید نام برای وی زاد و بعد عمر عون
بن جعفر زن خود ساخت بعد از وی محمد بن جعفر بعد از وی عبد الله بن جعفر و رقیه بنت آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه بود پس زاد برای وی پسری
عبد الله نام در صغر سن بگذشت و رقیه وفات یافت و زید بن الحارث بشارت فتح بدر
بمدینه آورد پس عثمان بعد از وی بنکاح آورد ام کلثوم را و وی نیز در عقد عثمان متوفی شد
بدر ماه شعبان بسال نهم و پیش از عثمان رقیه نزدیک عتبه و ام کلثوم نزدیک عتیبه هر دو پسران
ابولهب بودند **اسامی اعمام و عمات** آنحضرت صلی الله علیه و سلم حارث و قثم و زبیر

حمزه و عباس و ابوطالب و عبد الکعبه و حجل و ضرار و غیداق و ابولهب و صفیه و عاتکه و اروی
و ام حکیم و بره و امیمه ازین جماعه اسلام آوردند سه کس حمزه و عباس و صفیه رض اسامی
موالی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زید بن الحارثه و پسر وی اسامه و ثوبان و
ابوکبشه و وی در بدر حاضر بود و در روزی که عمر رض خلیفه شد وفات یافت و انسه و شقران
بقولی وی را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم وارث شده بودند از پدر خود و بقولی وی را از عبد الرحمن
بن عوف خریده کردند و رباح و یسار و او را عرنیون کشتند و ابورافع و وی را عباس
بخدمت آنحضرت صلی الله علیه آله و سلم گذرانیده بود وقتی که خبر اسلام عباس رسانید
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را آزاد ساختند و در نکاح وی دادند سلمی را که مولاة
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و پس از وی پسری متولد شد عبد الله نام که نویسنده
امیر المومنین علی بود و ابوموهیبه و فضاله و وی بشام وفات یافت و رافع و این جماعه مذکور
را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آزاد کرده بودند و مدعم که او را رفاعه جذامی گذرانیده
بود و وی کشته شد در غزوه وادی القری و کرکره و او را هوذه بن علی یمامی پیشکش
کرده بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را آزاد ساختند و زید جد هلال بن
یسار و عبید و طهمان و مابور قبطی از هدیه مقوقس و واقد و ابو واقد و هشام و ابوضمیره
از فی بود و روز حنین او را آزاد ساختند و ابوعسیب احمر نام و ابوعبید و سفینه که آنحضرت
غلام ام سلمه بود بعد از آن وی را آزاد کرد و شرط نمود مادام که زنده باشد خدمت
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کند گفت اگر شرط نمیکردی نیز مفارقت آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم نمیکردم و ابوهند و انجشه که حدی میگفت شتران او را و ابو
امامه بعضی اهل سیر بیش ازین شمرده اند اسامی کنیزکان آنحضرت صلی الله علیه

آله وسلم سلمی و ام رافع و صفوی و امیمه و ام ضمیر و ماریه و شیرین و ام ایمن برکه نام
داشت و در کنار داشته بود انحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را و شش کس از بنی مطلب
میمونه بنت سعد و خضره و خویله اسامی خادمان انحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
انس بن مالک و هند و اسماء دختران حارثه و ربیعه بن کعب اسلمی و عبد الله بن مسعود و
عقبه بن عامر و بلال و سعد و ذو مخمر یا ذو مخبر که برادرزاده یا خواهرزاده نجاشی بود و
بکیر بن شداخ اللیثی و ابوذر غفاری اسامی نگاهبانی کنندگان انحضرت صلی الله علیه
آله وسلم سعد بن معاذ روز بدر حراست کرد و ذکوان بن عبد قیس و محمد بن مسلمه
انصاری روز احد حراست کردند و زبیر روز خندق و عباد بن بشر و سعد بن
ابی وقاص و ابی ایوب و بلال در وادی القری و چون این آیت نازل شد والله یعصمک
من الناس موقوف داشتند که کسی نگاهبانی کند اسامی ایلچیان انحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بجانب پادشاهان روزگار عمرو بن امیه الضمری بنجاشی
فرستادند و نجاشی لقب کسی است که پادشاه حبشه باشد نام وی اصحمه بود و ترجمه اصحمه
بزبان عربی عطیه باشد پس بنهاد نامه انحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم بر دو چشم خود و فرود
آمد از تخت و نشست بر زمین و اسلام آورد و وفات یافت در ایام حیات انحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم سال نهم پس انحضرت صلی الله علیه وآله وسلم غائبانه بروی نماز جنازه
گزاردند و دحیه کلبی السبوی بپادشاه روم که هرقل نام داشت پس ثابت شد نزد
وی بدلائل نبوت انحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و قصد اسلام کرد قوم وی با وی
موافقت نکردند و ترسید از آنکه اگر اسلام آرد سلطنت او نماند پس باز ماند از اسلام
و عبد الله بن حذافه السهمی بکسری پادشاه فارس پس کسری پاره پاره کرد نامه

آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که خدای تعالی
پاره کند پادشاهی او را پس عنقریب کشته شد و حاطب بن ابی بلتعه را بسوی
مقوقس فرستاد و مقوقس لقب کسی است که مصر و اسکندریه در تصرف او باشد
پس وی نیک آمد با اسلام و هدیه فرستاد بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ماریه
قبطیه و شیرین و استر سفید که دلدل نام داشت و بقولی هزار دینار و بیست جامه نیز
و عمرو بن العاص را بسوی جیفر و عبد الله پسران جلندی پادشاهان عمان پس هر دو
مسلمان شدند و مانع نیامدند عمرو را از آنکه از رعیت زکوة گیرد و در میان ایشان
قضا کند پس عمرو در میان ایشان میبود تا آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم وفات
یافتند و سلیط بن عمرو را بسوی هوذه بن علی رئیس یمامه پس وی اکرام سلیط کرد و
بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفته فرستاد که چه نیک چیزی است آنچه شما
بسوی وی میخوانید و من خطیب قوم خود و شاعر ایشانم پس مرا بعض تصرف در امر
خلافت دهید پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قبول نفرمودند و هوذه مسلمان
نشد و شجاع بن وهب را بسوی حارث غسانی پادشاه بلقا که شهریست از شام پس
بر تافت نامه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را و گفت من با لشکر روانه آن جهت میشوم
پادشاه روم از همین منع کرد و مهاجر بن ابی امیه را بسوی حارث حمیری در یمن فرستاد و
علاء بن الحضرمی را بسوی منذر بن ساوی پادشاه بحرین پس مسلمان شد و ابو موسی
اشعری و معاذ بن جبل را بسوی یمن پس مسلمان شدند رعیت یمن و پادشاهان ایشان
بغیر قتال اسامی نویسندگان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خلفای اربعه و عامر بن
فهیره و عبد الله بن ارقم و ابی بن کعب و ثابت بن قیس بن شماس و خالد بن سعید

حنظله بن ربیع و زید بن ثابت و معاویه و شرحبیل بن حسنه اسامی کتاب آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم یعنی آنانکه بزیادت عنایت مخصوص بودند خلفای اربعه و حمزه و جعفر
ابوذر و مقداد و سلمان و حذیفه و عبدالله بن مسعود و عمار و بلال اسامی عشره مبشره
خلفای اربعه و سعد بن ابی وقاص و زبیر بن العوام عبدالرحمن بن عوف و طلحه بن عبیدالله
و ابوعبیده بن الجراح و سعید بن زید اسامی دواب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از اسپان
ده راس بودند و اینجا اختلاف هم هست سکب و بروی روز احد سوار بودند پیشانی و
قوائم او سفید بود الا دست راست که برنگ بدن بود و او را فرسی مناسب بهمواری
بدن بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بروی مسابقت کردند پس سبقت کردند
و خوشوقت شدند و مرتجز و همان است آنکه خزیمه بن ثابت در حق او گواهی داد و لزاز از هدایای
مقوقس و لحیف هدیه ربیعه و ظرب هدیه فروه جذامی و ورد هدیه تمیم داری و ضریس و ملاوح
و سبحه که او را از تاجران یمن خرید کرده بودند و سبقت کردند بران سه بار پس بدست رسانیدند
برروی وی و گفتند ما انت الا بحر و بحر بکشاده گام و چابک را گویند و از استران سه
راس دلدل از هدایای مقوقس و وی اول استری است که در اسلام بروی سوار شدند و فضه
قبول فرمودند از ابی بکر صدیق و ایلیه هدیه پادشاه ایله و در سرکار آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم دراز گوشی بود که او را یعفور می گفتند و نقل کرده نشده که از جنس گاو چیزی
در سرکار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوده باشد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را
ناقه شیردار بودند در غابه و آن موضعی است قریب مدینه و هدیه فرستاد بسوی آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم سعد بن عباده ناقه شیردار از مواشی بنی عقیل و نزدیک آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم ناقه بود قصوی نام که بروی هجرت کرده بودند و چون حی از اشجع چیزی

برمندیست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را القصوی گویند عضباء و جدعاء نیز نام وی
است عضباء روزی با شتر اعرابی دوانیدند شتر سبقت کرد و غمگین شدند مسلمانان بنابر آن آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند لازم است بر الله تعالی که هیچ چیز از امور دنیا غالب نیاید
الا وقتی او را مغلوب سازد و در سرکار آنحضرت [illegible] علیه و آله و سلم صد راس بز بود و
بزی بود که برای شیر خوردن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مخصوص مهیا کرده بودند
و خروسی بود سفید نزدیک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نه شمشیر بودند از الجمله ذوالفقار
که از غنائم بدر از اموال بنی الحجاج بدست آمده بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بخواب دیدند
گویا در ظرف وی شکستی افتاده است و تعبیر کردند که مسلمانان را هزیمتی رو خواهد داد و در
آن صورت در احد متحقق شد و سه شمشیر از اموال بنی قینقاع بدست آورده بودند قلعی
بتار و حتف و از الجمله شمشیر [illegible] از پدر خود میراث یافته بود
و عضب سعد بن عباده فرستاده بود و قضیب [illegible] اول شمشیریست که آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم او را حمائل کردند و نیز آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چهار نیزه بود نام
[illegible] و سه نیزه باقی از بنی قینقاع بدست آمده بودند و نیم نیزه بود که بر داشته می‌شد
روبروی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در عیدین حربه بود و شبیه بقامت یک ذراع و نیم عصا
که در اعرجون میگفتند و عصای دیگر باریک که او را ممشوق می‌گفتند و چهار کمان و یک ترکش و
ترسی که بروی صورت کرکس ساخته بودند بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم برسم
هدیه آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو دست خود را بروی نهادند پس آن صورت
معدوم شد [illegible] گفت نعل و قبیعه شمشیر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از سیم بود و در میان
نعل و قبیعه چند حلقه سیم بود و قبیعه چیزی است که نزدیک مقبض از سیم و غیر آن سازند و نعل

ذوالفقار بفتح فاء و کسر آن
در وسط آن مهره‌های
... بود ... ۱۲
ذوالفقار گویند
قینقاع بفتح قاف و ...
نام قومی از یهود ...
... بفتح قاف ...
منسوب ... ۱۲ کذا فی المواهب
ترس ... ۱۲

چیزیست که جانب پا رنگ شمشیر از سیم بخیر آن سازند و پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
دو زره بود ند که آنها را از سلاح بنی قینقاع بدست آورده ند یکی سعدیه و دیگر
فضه و زرهی بود که او را ذات الفضول می گفتند پوشیدند آنرا در روز حنین و گویند
که نزدیک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زره حضرت داود علیه السلام بود آنکه ایشان
روز قتل جالوت پوشیده بودند و پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خودی بود که
او را ذو السبوغ می گفتند و پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کمربندی بود از ادیم در وی
سه حلقه از سیم و نشان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سفید بود و چون آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم وفات یافتند گذاشتند دو جامه حبره و حبره نوعیست از چادر
یمن و ازاری یمانی و دو جامه صحاری و قمیصی صحاری و قمیصی سحولی و جبه یمنیه و خمیصه یعنی چادر
علمدار و کلیمی سفید و چند کوفیه خرد غیر بلند سه یا چهار و لحافی رنگین پر از پشم و پیش آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم ظرفی از چرم بود که در وی می نهادند آیینه و شانه عاج و سرمه دان
و مقراض و مسواک و فراش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از چرم بود حشو آن بجای پنبه
لیف خرما بود و قدحی بود که سه موضع بصفایح سیم مضبوط ساخته بودند و پیاله از سنگ داوری ند
کلان از صفر که در وی حنا و وسمه می ساختند تا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از بر سر می نهادند
وقتی که در سر اثر حرارت می یافتند پیاله بود از شیشه و آوندی بود مهیا برای غسل از صفر و
پیاله بود کلان پیمانه بود که بوی صدقه فطر می پیمودند و چهارم حصه صاع بود و انگشتری
از سیم که نگین وی هم از وی بود بر آن کلمه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کنده بودند
بقولی وی از آهن بود و جای وصل نگینه با حلقه بسیم مضبوط کرده بودند و نجاشی برای
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو موزه ساده هدیه فرستاده بود پس آنحضرت صلی

(margin:) مثل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و چون زره ... که آنحضرت او را ... ۱۲

علیه و آله و سلم پوشیدند آنها را و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را کلیمی بود سیاه و عمامهٔ
او را سحاب میگفتند و پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو جامه بودی برای نماز جمعه
بجز آن جامه‌ها که سایر ایام می‌پوشیدند و رومال بود که می‌مالیدند آنرا بر روی بعد وضو
و از جملهٔ معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قرآن است و او بزرگترین معجزه‌هاست
هیچ بشری مثل یک سوره از آن نتوانند آورد و خبر داد از اخبار گذشته و آینده مطابق واقع
و از آنجمله شق صدر است که در زمان خردسالی ملائکه سینهٔ آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
را شکافتند و با ایمان و علم پر ساختند و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
خبر دادند قوم را از قصهٔ اسرا و رفتن به بیت المقدس پس کفار تکذیب نمودند و بعضی علامات
بیت المقدس که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنها را تامل نفرموده بودند پرسیدند پس
خدای تعالی بیت المقدس را بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم منکشف ساخت تا هرچه
آن قوم می‌پرسیدند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بواقعی بیان میفرمودند و از آنجمله
شکافته شدن ماه است و از آنجمله آنست که قریش با یکدیگر عهد بستند که آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم را بکشند چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم برآمدند این جماعه نظر بر زمین افگندند
و اذقان ایشان بر سینه‌های ایشان افتاد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش آمدند [جمع ذقن بمعنی زنخ]
و بر سر ایشان ایستادند و یک مشت خاک گرفتند و فرمودند که شاهت الوجوه
و در روی ایشان انداختند بعض ریزه چیزی از آن سنگریزه‌ها بکسی از ایشان مگر کشته
شد روز بدر و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روز حنین انداختند
یک مشت خاک در روی دشمنان پس خدای تعالی آن جماعه را هزیمت داد و از آنجمله آن است
که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در غار پنهان شدند عنکبوت بر در غار تنید تا قوم

گمان کنند که در غار کسی نیست و از آنجمله آنست که چون سُراقة بن مالک تعاقب آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم کرد وقت هجرت غرق شدند قوائم اسپ او در زمین سخت و از آنجمله
آنست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست خود رسانیدند به پشت بزغاله که هنوز بزی بود
رسیده بود پس شیر داد آن بزغاله و همچنین بز ام معبد شیر داد حال آنکه شیرده نبود و از آنجمله
آنست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دعا کردند برای عمر رضی الله عنه که خدای تعالی
بسبب ایشان اسلام را عزت دهد پس همچنان واقع شد و از آنجمله آنست که دعا کردند برای
علی کرم الله وجهه که خدای تعالی دور کند از ایشان تاثیر گرمی و سردی و آب دهن خود در چشم
ایشان افکندند حال آنکه ایشان درد چشم داشتند پس همان ساعت شفا حاصل شد و هیچگاه
بعد از آن درد چشم ایشان را عارض نگشت و از آنجمله آنست که چشم قتادة بن النعمان زخم رسید
و آب شده بر رخساره سیلان کرد پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن چشم را بجای او
نهادند پس آن چشم بهترین چشمان او و باجمال ترین آنها شد و از آنجمله آنست که دعا کردند
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای عبد الله بن عباس که خدای تعالی او را تاویل
قرآن و فقه فی الدین عنایت کند پس همچنان واقع شد و از آنجمله آنست که دعا کردند
برکت در خرمای جابر رض و وی بغایت قلیل بود پس جابر از آن حق غرماء ادا ساخت
و سیزده وسق باقی ماند و از آنجمله آنست که دعا کردند برای شتر جابر که در عقب همه رفتی پس
از آن بار از همه پیشتر رفت و از آنجمله آنست که دعا کردند برای انس رض بطول عمر و کثرت
مال و اولاد پس همچنان واقع شد و از آنجمله آنست که استسقا نمودند پس پیوسته یکهفته باران
می آمد بعد از آن دعاء دفع باران کردند پس منقطع شد سحاب فی الحال و از آنجمله آنست
که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دعا کردند بر عتبة بن ابی لهب بهلاک پس او را شیر بکشت

در [illegible] از توابع شام و از انجمله است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اعرابی را
دعوت نمودند باسلام گفت هیچ گواه هست براینچه میگوئید فرمودند آری این درخت
گواهی خواهد داد بعدازان درخت را طلبیدند پس پیش آمد از و گواهی خواستند گواهی
داد سه نوبت بعدازان بجای خویش رجوع کرد و از انجمله است که امر کردند دو
درخت را که جمع شوند پس جمع شدند بعدازان متفرق شدند و از انجمله است که امر کردند
انس را که برود بسوی درختی چند از خرما و بگوید ایشانرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
میفرمایند شمارا که فراهم آئید پس بهم آمدند پس چون از قضای حاجت فارغ شدند فرمودند
انس را که ایشانرا بگوید که بجای خویش بروند پس بجای خویش رفتند و از انجمله است که آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم بخواب رفتند پس درختی زمین را کافته کافته نزدیک آنحضرت صلی الله علیه و آله
یعنی زمین را از هم جدا کرده
وسلم آمد و پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم استاد چون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
بیدار شدند اصحاب قصه را بعرض سانیدند فرمودند که این درختی است که اذن
خواست از پروردگار خود که سلام کند بر من پس خدای تعالی او را اذن داد و از انجمله
است که سلام کردند بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم سنگ و درخت دران
شبها که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مبعوث شدند که السلام علیک
یا رسول الله و از انجمله است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که من
می شناسم سنگی را که در مکه بر من سلام میکرد پیش از انکه مبعوث شوم و از انجمله است
که چون برای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم منبر ساخته شد ستونی که آنحضرت صلی
الله علیه و آله وسلم بر وی تکیه کرده خطبه میفرمودند ناله و فریاد کرد و از انجمله است
که تسبیح گفتند سنگریزه در دست آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و همچنین طعام تسبیح گفت

واز انجمله آنست که کافران برای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در گوشت بز زهر مخلوط
کردند پس خبر کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را آن بز که در وی زهرست واز
انجمله آنست که شتری پیش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شکایت کرد که مالکان
او علف کم میدهند و کار بسیار میفرمایند واز انجمله آنست که ماده آهو بخدمت
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم التماس کرد که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وی را
از قید خلاص کنند تا شیر دهد دو بچه خود را و بعد از ان باز آید پس آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم او را خلاص ساختند و او بشهادتین تلفظ کرد واز انجمله
آنست که خبر کردند روز بدر که فلان کافر اینجا کشته خواهد شد و فلان آنجا پس
تجاوز نکرد هیچکس از ایشان از ان محل که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای
او تعیین فرموده بودند واز انجمله آنست که خبر دادند بانکه جماعه از امت آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم در دریا غزا خواهند کرد و ام حرام از ایشان است
پس همچنان واقع شد واز انجمله آنست که خبر دادند که عثمان را رضی الله عنه بلای (جنگ با کفار ۱۲)
شدید پیش خواهد آمد پس این صورت واقع شد و در همان بلا مقتول شدند واز انجمله
آنست که انصار را فرمودند که شما را پیش آید بعد از من آنکه دیگران را بر شما ترجیح
خواهند داد پس این صورت در زمان معاویه رضی الله عنه واقع شد واز انجمله آنست
که در حق حسن رضی الله عنه فرمودند این فرزند من سعید است و نزدیک است که
خدای تعالی صلح افکند بسبب وی در میان دو گروه بزرگ از مسلمانان پس
همچنان واقع شد واز انجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خبر دادند بقتل
اسود عنسی کذاب شبی که کشته شد وبانکه کشنده او کیست و وی در صنعا بود که

ام حرام بنت ملحان زوجه عباده بن الصامت است خاله انس بن مالک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اورا اکرام میکرد و بخانه او میرفت و قیلوله میفرمودند [illegible] دعای آن حضرت [illegible] از جمله ایشان [illegible] همراه زوج خود [illegible] ۱۲

شهید بمیرد و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند ثابت بن قیس را
یعیش حمیداً و یقتل شهیداً زندگانی کند در حالی که ستوده باشد و کشته شود
در حالیکه شهید باشد پس شهید شد روز یمامه و از آنجمله آنست که مرتد شد مردی و پیوست
بمشرکان پس خبر رسید بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که او بمرد فرمودند که زمین
او را قبول نخواهد کرد پس هر بار که دفن میکردند زمین او را بیرون می انداخت و
از آنجمله آنست که شخصی بدست چپ طعام میخورد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند
بدست راست بخور او بهانه کرد که نمی توانم که بدست راست خورم فرمودند توانا
مباد پس بعد از آن نتوانست که دست راست بردارد بسوی دهان خود و
از آنجمله آنست که داخل شدند روز فتح مکه در مسجد الحرام و بتان حوالی کعبه معلق بودند
و بدست آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چوبی بود پس اشارت میکردند بآن چوب
و میفرمودند جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ و آن بتان می افتادند و از آنجمله
آنست قصه مازن بن عضوب و حاصل قصه آنست که وی از جوف صنمی این کلمات
بشنید یَا مَازِنُ اسْمَعْ تُسَرّ ظَهَرَ خَيْرٌ وَبَطَنَ شَرٌّ بُعِثَ نَبِيٌّ مِنْ مُضَرَ
بِدِينِ اللهِ الْأَكْبَرِ فَدَعْ نَحِيتًا مِنْ حَجَرٍ تَسْلَمْ مِنْ حَرِّ سَقَرَ و بار دیگر این
کلمات شنید أَقْبِلْ إِلَيَّ وَأَقْبِلْ تَسْمَعْ مَا لَا تَجْهَلُ هٰذَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ
بِوَحْيٍ مُنْزَلٍ فَآمِنْ بِهِ كَيْ تَعْدِلَ عَنْ حَرِّ نَارٍ تَشْتَعِلُ وَقُودُهَا
بِالْجَنْدَلِ و این معنی ورا در اسلام آورد و از آنجمله است قصه سواد بن قارب و
حاصل این قصه آنست که وی در جاهلیت کاهن بود که جن برا از حوادث مستقبله
خبر میدادند جنی وی سه شب ویرا از بعثت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آگاه ساخت

[illegible]

دین آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم البته میاید کرد خبر داد بموجب این خبر آمده مسلمان
شد و از آنجمله آنست که گواهی داد سوسمار به نبوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
و از آنجمله آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خورانیدند هزار کس را از یکصاع جو در غزوه
خندق پس همه سیر شدند و طعام زیاده بود از حال اول و از آنجمله آنست که توشه لشکر باخر رسید
پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جمع فرمودند بقایای توشه و دعاء برکت کردند بعد
ازان قسمت کردند آنرا درمیان همه لشکر پس کفایت کرد همه را و از آنجمله آنست که آورد ابوهریره رض
بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یکمشت خرما و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
دعا کن برای من درین خرما به برکت پس دعا کردند ابوهریره گفت آنرا در انبان کردم و
هرچند برمی آوردم تمام نمیشد چندین وسق درراه خدا صرف کردم و همیشه ازان میخوردم
و میخورانیدم تا آنکه عثمان رض کشته شد آنگاه برکت مفقود گشت و از آنجمله آنست که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم دعوت کردند اهل صفه را برای یک پیاله از ترید ابوهریره رض گفت که
پیش می آمدم و متعرض میشدم تا مرا نیز خوانند تا آنکه برخاستند قوم و نبود در پیاله مگر
اندکی در کنارهای وی پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا جمع کردند یک لقمه شد
آنرا بر انگشتان خود نهادند و فرمودند بخور به برکت نام خدا گفت ابوهریره قسم بخدا
که میخوردم ازان تا آنکه سیر شدم و از آنجمله آنست که جاری شد آب از میان انگشتان
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تا آنکه قوم آشامیدند و وضو کردند و ایشان هزار
و چهارصد کس بودند و از آنجمله آنست که آوردند بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
پیاله که در وی فی الجمله آب بود پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خواستند که انگشتان
خود را دران پیاله نهند و وی گنجایش نکرد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چهار انگشت

صفه جائی بود از مسجد نبوی که درآن بی‌خانمان [illegible] صحابه [illegible] می‌ماندند اصحاب صفه [illegible]

دران نهادند و فرمودند باران بیایند پس همه وضو کردند و ایشان میان هفتاد و هشتاد
بودند و از الجمله آنست که در غزوهٔ تبوک وارد شدند بر آبی اندک که یک کس را سیراب کند
و لشکر تشنه بود پس شکایت کردند بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس گرفتند
تیری از ترکش خود و فرمودند این تیر را دران آب بخلانید پس جوشش و آب فوران سیراب
شدند اهل لشکر و ایشان سی هزار کس بودند و از الجمله آنست که شکایت کردند قومی
بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که آب چاه ایشان شور است پس رفتند آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم با جماعهٔ از اصحاب تا آنکه ایستادند بر چاه ایشان و آب
دهان خود انداختند دران چاه پس جاری شد آب شیرین هر چند آب میکشیدند
منقطع نمی شد و از الجمله آنست که آوردند زنی بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم کودک خود را که کل شده بود پس دست رسانیدند بر سر وی پس هموار گشت موی
سر او و دور شد بیماری او و اهل یمامه آنرا شنیدند پس آورد زنی از اهل آنجا کودک
خود را نزد مسیلمهٔ کذاب لعنه الله پس دست رسانید بسر او پس آن کودک کل شد و آن علت
در نسل وی باقی ماند و از الجمله آنست که بشکست روز بدر شمشیر عکاشه پس عطا کردند
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیخ هیمه پس گشت آن بیخ شمشیر و ماند نزدیک او و از
الجمله آنست که در خندق سنگ سختی پیش آمد که هر چند کلنگ میزدند در وی اثر نمیکرد پس
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدست خود زدند پس گشت تل (تودهٔ خاک ۱۲) که از هم پاشید و از
الجمله آنست که دست رسانیدند بپای ابی رافع که شکسته بود پس درست شد گویا هیچگاه
بیمار نشده است و معجزات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ازان زیاده تر اند که کتابی حافظهٔ
آن گردد یا دفتری جمع نماید و وفات یافتند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آنکه شصت

بیک نفخ پنجاه [illegible] اول [illegible] در بیان [illegible] ۱۲

[illegible] عکاشه بن محصن [illegible] از اصحاب بدر است [illegible] خندق و باقی غزوات [illegible] با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] از اصحاب [illegible] ۱۲

[illegible] نفخ [illegible]

شصت و سه سال رسیده بودند و غیر این نیز روایت کرده اند روز دوشنبه وقتیکه گرم شد چاشت
بتاریخ دوازدهم از ربیع الاول بیمار ماندند چهارده روز و مدفون شدند شب چهارشنبه
چون نزدیک شد موت بود دیدند آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم پیاله آب پیش داخل میکردند
در وی دست خود را و مسح میکردند بروی خود را و میفرمودند اَللّٰهُمَّ اَعِنِّیْ عَلٰی
سَکَرَاتِ الْمَوْتِ خداوندا مدد کن مرا بر شدتهای مرگ و چون مقبوض شدند جامه
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را بچادر حبره پوشیدند و بقولی فرشتگان این چادر را
انداخته بودند و دران وقت بعض اصحاب از فرط بیطاقتی انکار موت آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم کردند و این از عمر رضی الله عنه منقول است و عثمان رضی الله تعالی عنه گنگ
شد و علی کرم الله وجهه جا مانده شد و در اصحاب هیچکس ثابت تر از عباس و ابوبکر صدیق
رضی الله تعالی عنهما نبود و بعد ازان مردمان از دروازه حجره شنیدند که آنحضرت را صلی الله
علیه و آله وسلم غسل ندهید زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم طاهر و مطهر اند بعد ازان
آوازه دیگر شنیدند که آنحضرت را غسل دهید که گوینده حرف اول شیطان بود و من
خضرم و خضر علیه السلام تعزیت اصحاب کرد باین کلمات اِنَّ فِی اللّٰهِ عَزَاءً مِّنْ
کُلِّ مُصِیْبَةٍ وَّخَلَفًا مِّنْ کُلِّ هَالِكٍ وَّدَرَکًا مِّنْ کُلِّ فَائِتٍ
فَبِاللّٰهِ فَثِقُوْا وَاِلَیْهِ فَارْجِعُوْا فَاِنَّ الْمُصَابَ مَنْ حُرِمَ الثَّوَابَ
معنیش آنکه نزدیک خدای تعالی دلاساست از هر مصیبت و عوضی است از هر میرنده و تاوانی
است از هر فوت شونده پس بر خدا اعتماد کنید و بسوی وی رجوع نمائید بتحقیق مصیبت زده
آنست که از ثواب مصیبت محروم شود و اختلاف کردند اصحاب در آنکه در حالت غسل
جامها از تن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم برکشید یا با جامه غسل دهند پس خدای تعالی بر

بر ایشان خواب مسلط کرد و گوینده که ندید ندانستند که کیست گفت غسل دهید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را در جامهای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس بیدار شدند همچنان کردند و متولی غسل علی و عباس و دو فرزند عباس فضل و قثم و دو مولای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شقران و اسامه بودند و حاضر شد آنجا اوس انصاری علی رضی الله عنه دست بر شکم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نهاد پس چیزی بیرون نیامد گفت صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ قَدْ طِبْتَ حَيًّا وَمَيِّتًا درود خدا بر تو باد پاکیزهٔ در حال حیات و موت و تکفین کردند در سه جامه سفید سحولی و سحول نام دهی است یمن در آن جامها کرته و دستار نبود بلکه سه چادر بودند که در آنها آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم پیچیدند بغیر آنکه هیچ دوخت باشد نماز گزاردند بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تنها تنها امامت نکرد ایشان را هیچکس و فرش کرده شد زیر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در قبر قطیفهٔ سرخ که آنرا در حال حیات می پوشید شقران آنرا بقبر درآورد و کنده شد برای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم لحد و منصوب کرده شد بر آنجا خشت خام و اختلاف کردند صحابه که لحد کنند یا شق و از صحاب یکی لحد میکرد و دیگری شق پس اتفاق کردند بر آنکه هرکه پیشتر بیاید کار خود کند پس لحد کننده آمد و لحد کرد و این همه در خانهٔ عائشه رضی الله عنها واقع شد و با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مدفون شدند ابوبکر و عمر رضی الله عنهما و صلی الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و صحابه و سلم

تمت

الحمد لله که از تصانیف حضرت خاتم المحدثین ناقد کلام سید المرسلین حضرت شاه ولی الله دهلوی رساله عجیبه و عجاله غریبه مسمی بسرور المحزون ترجمهٔ کتاب نور العیون فی تلخیص سیر الامین المامون تصنیف شیخ ابو الفتح محمد بن محمد المشهور بسید الناس در مطبع محمدی بتصحیح فقیر احمد المدعو بسناء الدین ختم الله له بالصدق و الیقین با حواشی چند از استیعاب ابن عبد البر و قاموس فیروزآبادی و مواهب لدنیه حلیهٔ طبع پوشید بر کتابهای وقف بنام نامی صاحب وقف زیب طغرا گردید



